
تعامل بقایای ارتش ساسانی با نیروهای اسلام

دکتر باقر علی عادلفر

عضو هیأت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی علیه السلام



چکیده

با آغاز جنگ‌های ایرانیان و اعراب مسلمان در سال دوازدهم هجری، سپاهیان مسلمان از مرزهای فرات به میان رودان راه یافتند. هر چند مقابله با سپاه دشمن، موجب فراخوانی ارتش ساسانی و بسیج نیروهای محلی گردید، اما در سازمان سپاهی ایرانیان لایه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی حضور داشتند، شاهان و مرزبانی‌های تابعه سلسله مراتب داخلی ارتشتاری شامل سواره نظام و نیز دهقانان در این حضور بطور مؤثر و مکرر دیده می‌شوند. اما آنان از این شرایط در ساختار سپاه برخوردار نبودند، سواره نظام ساسانی متشکل از مهان یا نژادگان آن عهد بودند که در نظام اشرافی ساسانی بسیاری از امتیازات را در انحصار داشتند و از آن توسط دین و آیین دفاع می‌کردند، از ایترو در مواجهه سپاه ساسانی بطور عام با حمله نظامی مسلمانان واکنش همسان و همگونی دیده نشد. لایه‌های فرادست و فرودست (مهان و مهنه) به روایت طبری تابعان و متبوع بازناب رفتاری نظامی متفاوتی در مقابل سپاه مسلمانان نشان دادند، و همین ناهمگونی که در جامعه ساسانی وجود داشت، در هنگام نبردها نیز بروز نمود و در سرنوشت جنگ‌ها نیز تاثیر گذاشت.

کلیدواژه‌ها: اسواران، شترداران، واسپوهران، ارتشتاری، سپاهبدان، هیربدان، دهقانان، مرزبانان.

مقدمه

از ویژگی‌های جامعه ساسانی، باور به نظم و مراتب اجتماعی و سیاسی در اداره کشور بود. شهریار ایرانشهر، از آن نظر حافظ دین و سلطنت و مرزهای آیینی و سیاسی ایرانشهر است که در جهت رعایت مراتب و طبقات مردم بکوشد. کتیبه‌های عهد نخستین ساسانی تأکید فراوانی بر نمایش گروه شترداران (شامل شاهان و حکام و مرزبانان شاهنشاهی) و واسپوهران (روسای دودمان‌های مقتدر هفتگانه که قدرشان به عصر اشکانی می‌رسید) و بزرگان (صاحب منصبان عالیمقام لشکری و کشوری) و آزادان (اشراف محلی و نجبای قدیم ایرانی) در رکاب شاهنشاه ساسانی دارند. این لایه‌های عالی اجتماعی و سیاسی در سراسر مملکت ایرانشهر، نقش مهمی در ساختار سیاسی و نظامی و اداری داشتند. تلاش‌های دولت ساسانی ایجاد تعادل بین قدرت شاهنشاه و نظام حکومتی با قدرت این گروه‌های اشرافی بود. یکی از بسترهایی که می‌توان حضور موثر و همیشگی این مراتب را دید، ساختار نظامی بود. اشراف و مالکان بزرگ، دهقانان و زمینداران متوسط هسته اصلی سپاه را تشکیل می‌دادند و حکومت نیز موظف به دفاع از این ساختار بود.

تقسیم بندی دیگری در متون دینی و حماسی ادبی ساسانی وجود دارد که نوعی باور به نظم دینی و آرمانی بود. در اوستا (جلد اول و دوم صفحات مکرر) و نامه تنسر و کارنامک اردشیر بابکان جامعه دینی عصر ساسانی بدین صورت است که اسروان (روحانیان) ارتشتاران (جنگاوران) دبیران (مأمورین و صاحب منصبان اداری) و واستریوشان (کشاورزان و صنعتگران) با رعایت سلسله مراتب در هرم قدرت قرار دارند. شاهنشاه در رأس این هرم حافظ اصلی این نظم است. در این نگاه ارتشتاری برای گروه‌های جنگاوری است که از طبقات فرادستند. شاهان از میان این طبقه برخاسته‌اند، و غالباً از اشراف قبیله‌ای و زمینداران بزرگ بودند که در جامعه ساسانی، بیشتر به هفت خاندان بزرگ و دودمان ساسان عملاً تعلق می‌گرفت. به نقل از کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ارتشتاری در واقع عنوان دینی است برای جنگجویان که سازمان سپاهیگری ساسانی را تشکیل می‌دادند، و آنرا اداره می‌کردند.

دهقانان و گروه‌های اشرافی کوچک اگر چه در جنگ‌ها حضور دارند حداقل تا عهد خسرو اول (خسرو انوشیروان) در سپاه عرصه‌ای برای بالندگی ندارند، بدیهی است مردمان عادی و مهنه و فرودستان اجتماعی هرگز نمی‌توانستند چه از نظر حقوقی و چه از نظر مادی، عنوان سپاهی یا ارتشتاری را کسب نمایند.

هنگامی که جامعه ساسانی از عهد خسرو پرویز دچار بحران سیاسی و نظامی می‌گردد، زمینه‌های رفتاری مختلف از درون ساختار ارتشتاری ساسانی امکان بروز می‌یابد. در این پژوهش تلاش شده است، با چنین نگاهی واکنش‌های لایه‌های مختلف اجتماعی مؤثر در سازمان سپاه ساسانیان را در هنگام نبردهایی که با اعراب مسلمان داشته‌اند، بررسی شود.

نبردهای محلی

حکومت فئودالی در عصر انوشیروان مبتنی بر اشراف دیوانی با خصلت نظامی و دهقانان و اسواران فراز مهمی در حکومت ساسانیان بود این نظام مدیریتی با تحقق نظام جدید مالیاتی و سپاه امکان تجلی یافت. در زمان خسرو اول عنان این حکومت فئودالی در دست شهریار بود اما در زمان جانشینانش این سلطه از دست حکومت خارج شد بر ضد حکومت‌های فئودالی نیروهای مخالفی سر برافراشتند آنها تلاش داشتند که از قدرت مطلقه سلطنت بکاهند. در این دوره تنها اشراف زمیندار نبودند که بر خاندان سلطنت عاصی شدند بلکه اشراف نظامی به ویژه فرماندهان سپاه مستقر در مرزها اقدام به شورش نمودند خسرو دوم هرچند تلاش کرد که با احیای تمرکزگرایی با خطر مقابله کند اما پس از مدت کوتاهی با قیام مسلحانه اشراف مواجه شد.^۱

پس از عزل و به هلاکت رسیدن خسرو پرویز در ۲۵ فوریه در ۶۲۸ میلادی که با اتفاق سپاه با بزرگان و مهتران لشگر و کشور انجام آن میسر بود^۲ «بزرگان و نجبا» قادر به حل بحران جانشینی نشدند، از این رو رقابت سرداران سپاه و تمایل آنها به کسب قدرت و حتی جلوس بر کرسی سلطنت و ناتوانی شاهزادگان ذکور و انات ساسانی در اداره مملکت و کشمکش در درون ساختار ارتش، موجب وخامت اوضاع در سالهای ۶۲۸ تا ۶۳۲ میلادی و پس از آن گردید.^۳ این دوره که مقارن با فروپاشی حکومت ساسانیان است خود به سه مرحله قابل تقسیم است: مرحله یکم سالهای ۶۲۸ تا ۶۳۰ میلادی که با برادر کشی و نقصان مشروعیت همراه است؛ مرحله دوم ۶۳۰ تا ۶۳۲ میلادی که با تشدید اختلاف و دسته بندی‌های حکومت همراه است سلطنت ملکه‌ها در این دوره قرار دارد، مرحله سوم دوره حکومت یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۲ م) است که آن را دوره شهریار سرگردان می‌توان نامید.^۴

این دوره در مرزهای غربی ایران در نواحی فرات و حیره، اعراب سرحدی با حمایت از ائین برخاسته در حجاز، (مکه و مدینه) تمایل خود را برای تهاجم به قلمرو پادشاه

پارسی در میان رودان و غرب فرات نشان دادند، ایرانیان که آمادگی گذشته را برای مواجهه با این دسته از اعراب که کم و بیش تحت تاثیر اندیشه‌های جهادی اسلامی بودند، نداشتند، از اینرو واکنش از جانب لایه‌های مختلف اجتماعی ساختار ارتش‌تاری (شامل نجبا و نژادگان دودمان‌های بزرگ سپهبدان و مرزبانان و اسواران و دهقانان و نیز رهبران مذهبی، هیربدان و موبدان) به شرایط جدید در مرزهای مذکور مسیری یکسان را طی نکرد بلکه گاهی با شکلی متضاد بروز نمود.

از میان مورخان اسلامی که حوادث نبردهای اعراب مسلمان و ایرانیان حجم زیادی از آثارشان را در بر می‌گیرد طبری، دینوری، بلعمی، ابوعلی مسکویه و یعقوبی و بلاذری به نحوه مواجهه لایه‌های مختلف اجتماعی جامعه ساسانی و به ویژه طبقات گوناگون موجود در ساختار سپاه با اعراب مسلمان توجه نموده‌اند، هر چند تاریخ نگاران معاصر در خصوص گزارش‌های این دسته از منابع در مورد اخبار و ایسن دوره ساسانیان و فتوحات مسلمانان با تردید و نقد می‌نگرند.^۵ با وجود این به کمک این دسته از منابع می‌توان تصویری از این واکنش‌های مختلف را بازیابی کرد.

زمینه گسترش اسلام به خارج قلمرو عربستان از زمان پیامبر ﷺ فراهم شده بود. مسلمانان در انتخاب عبور از مرزهای امپراطوری بیزانس و ایران، دومی را برگزیدند زیرا از مدتها پیش ضعف شاهنشاهی ساسانی برای آنها آشکار شده بود.^۶ اولین تهاجمات در منطقه حیره با حضور قبایل سر حدی شیبان و عجلیان به رهبری مثنی بن حارثه و سوید بن قصبه صورت گرفت. این ناحیه تا منطقه ابله گستره جغرافیایی مرحله اولیه تهاجمات در این دوره بود.^۷ این تهاجمات از جانب اطرافیان شیرویه (قباد دوم) با دیده تحقیر نگریسته شد، گفته «شهربراز» مرزبان ایرانی که عنوان سپهبد داشت، خطاب به مثنی که «من سپاهی از وحشیان روستایی را که مرغ بانان و خوک چران‌اند، به جنگ تو فرستادم و من جز با آنان با تو نبرد نکنم». حاکی از تفاخر به اشرافیت دودمانی و سیاسی است که خود را برتر از قبایل بدوی می‌دانست.

حضور خالد بن ولید در سرحدات حیره و عراق برای تعقیب بقایای اهل رده، مرزبانان و افواج ایرانی موجود در پادگانهای منطقه را با وی رو در روی نمود.^۸ به نقل طبری هرمزد از اولین فرماندهان ایرانی بود که با سپاه همراهش در دوازدهم هجری قمری قصد کرد از حضور خالد بن ولید در نواحی ابله ممانعت نماید. «اعراب از میان مرزداران و سالاران

ایرانی؛ هرمزد را خبیث‌تر و کافرتر می‌دانستند.^۹ و یکی از اعضای خاندانهای هفت‌گانه بود^{۱۰} و ارزش کلاه (تاج) وی با ارزش بزرگترین اشراف نظامی برابری می‌کرد. بطوری که طبری قیمت آنرا یکصد هزار درهم ثبت کرده است.^{۱۱} قباد و انوشگان دو تن از نژادگان دیگر که نسب به شاهان می‌بردند در جناحین سپاه هرمزد قرار داشتند، سواره نظام سنگین اسلحه هسته اصلی این سپاه را تشکیل می‌داد که توسط چند قیل و قیل بانان حمایت می‌شد.^{۱۲}

در ابتدای نبرد خالد به شیوه جنگ مسلمین پیشنهاد مصالحه^{۱۳} به فرمانده سپاه ایران داد اما هرمزد بی‌اعتنایی نمود، و جنگ در گرفت. نحوه آرایش سپاه سواره نظام سنگین اسلحه ایرانی^{۱۴} موجب شهرت آن نبرد به جنگ زنجیر یا «سلاسل» شد، مورخان اسلامی چنین گزارش کرده‌اند که هرمزد برای جلوگیری از هزیمت پارس آنها را توسط زنجیره‌های سنگینی که هر کدام هزار رطل وزن داشتند به یکدیگر بست^{۱۵} روایت دیگر حاکی از آن است که هرمزد قبل از وقت نبرد، مقدار زیادی غل و زنجیر حاضر کرده بود که اسرای خود را با آن محبوس سازد.^{۱۶}

در رویارویی دو سپاه در همان آغاز در نبرد «مرد مرد» هرمزد تاب مقابله با حریف خود را نداشت و کشته شد تمرکز فرماندهی در حول محور هرمزد، موجب از هم پاشیدگی سپاه شد، قباد و انوشگان نیز به همراه سپاهسانی که از میدان نبرد جان بدر برده بودند راه گریز به تیسفون را پیش گرفتند.^{۱۷}

سپاهیان خالد فرزندان جنگجویان و آن دسته از پارسیان منطقه را که در خدمت سپاهیان بودند به اسارت بردند و با دهقانان و زارعین ناحیه مدارا کردند.^{۱۸} سهم هر یک از سواران از غنایم نبرد نه چندان مهم - هزار درهم و پیادگان یک سوم سوار بود.^{۱۹} «کارن» از سرکردگان دودمان اشرافی، با وجود آشفتگی سیاسی و نظامی در تیسفون حداقل از جانب جمعی از اشراف برای جبران شکست هرمزد به منطقه اُبله (بندری در حدود بصره کنونی) اعزام شد تا از پیشروی خالد به داخل میان رودان (بین النهرین) جلوگیری نمایند، به نقل از طبری کارن «متبرترین سالار قوم بود و پس از او مسلمانان یا سالاری از عجمان که به اعتبار همسنگ وی باشد، مقابل نشدند. کارن گریختگان سپاه هرمزد از جمله قباد و انوشگان را برای اردو در ناحیه‌ای به نام مذار (کوه‌العماره کنونی) در ساحل نهر ثنی فراخواند.^{۲۰} این نبرد نیز با مرگ کارن، قباد و انوشگان در مصاف «مردمرد» به

غلبه مسلمانان بر ایرانیان منجر شد، چون ساماندهی نبرد بدون فرماندهان بزرگ که عمدتاً رؤسای دودمان‌های بزرگ و از شریفان بودند، ممکن نگردید، اعراب با اطلاع از این ضعف، تیغ در میان سپاهیان ایران نهادند و در حدود سی هزار تن از آنان را به هلاکت رساند.^{۲۱} با بازماندگان قوای نظامی به مانند گذشته رفتار شد، و آنان را به اسارت بردند، و دهقانان از پیشنهاد مصالحه با فاتحان استقبال کردند و پرداخت خراج و جزیه را تعهد کردند و در پناه فاتحان در آمدند،^{۲۲} تعدادی از اسرا هم به اسلام روی آوردند. مصالحه با مسلمانان از طریق پرداخت خراج و جزیه و با پذیرفتن عنوان موالی، سرمشقی برای ادامه حیات لایه‌هایی از جامعه ایرانیان در دوره‌های جدید گردید.

درآوردگاه کسکر در مسیر راه ابله به حیره سپاهی مرکب از سواران ایرانی و اعراب مسیحی در مقابل خالد بن ولید صف آرایی نمودند فرمانده این دسته از سپاهیان ایرانی اندرز غر (= اندرزگر) از پارسیان سواد بود و قبل از این زمان مرزبانی ناحیه‌ای از خراسان به او واگذار شده بود بهمن جادویه «ذوالحاجب» از بزرگان سپاه ایرانی که در نزد سپاهیان جایگاه رفیع لشگری داشت به عنوان پشتیبانی از اندرزغر رهسپار منطقه شد، تعدادی از اهالی عرب منطقه و دهقانان نواحی بین حیره و کسگر نیز به جمع سپاه و اردوی ایرانیان پیوستند اما این بار نیز تدبیر نجبای نظامی ساسانی در مقابل سپاه مسلمانان عرب به رهبری خالد بن ولید نتیجه‌ای نبخشید. خالد در نبرد «مردمرد» موفق شد که سپهسالاری را که شهرت داشت با هزار مرد برابری دارد در هم‌آوردی سخت به قتل رساند، و اندرزغر نیز در جنگ و گریز جان سپرد.^{۲۳} پس از نبرد، خالد به دهقانان ساکن در سرزمین‌های مفتوحه، خراج بست و آنان را در حمایت قوانین مصالحه مسلمانان در آورد و فرزندانش و منسوبان و هم‌پیمانان جنگجویان را به اسارت برد.^{۲۴} بدین طریق کار فرماندهان و بزرگان سپاه در حیره و سواد آن سخت شد، خالد با این شیوه موفق شد که در نبردهای محلی دیگری مانند الیس در مرکز ناحیه فرات جابان (گابان) را که از پشتیبانی بهمن جادویه برخوردار بود، ناکام نماید و دهقانان و اهالی شهرها را از سپاه ایران منفک کند و آنها را که در جنگ پا می‌فشاردند، به هلاکت رساند. شیوه مصالحه دهقانان با فاتحان عرب، بسیاری از قرارگاههای بین حیره و ابله را از کنترل ایرانیان خارج کرد،^{۲۵} با پذیرش پرداخت جزیه از طرف ایاص بن قبیصه حاکم عرب نژاد حیره و اعلام آن به خالد، اردوی «آزادبه» حاکم ایرانی با وجود این که از جانب بهمن جادویه در منطقه سواد حمایت

می‌شد، قادر به مقاومت نبود و ناچار قوای خود را از اطراف حصار شهر پراکنده کرد^{۲۶} و سپاهیان خالد به آسانی وارد شهری شدند که با غالب اهالی آنها همزبان و هم نژاد بودند و بدین صورت، مرزبانی که در چند صد سال مانع پیشرفت اعراب بدوی به قلمرو ایران بود، در شرایط جدید، قرارگاهی برای تهاجم به ایران گردید. بروکلمان می‌نویسد از زمان برکناری منذر پنجم آخرین امیر لخمی در حیره توسط خسرو پرویز استحکامات این منطقه در نظر صحرانشینان دیگر اهمیت چندانی نداشت.^{۲۷} فتوحات اعراب در جنگ ذی قار و نیز پیروزی مسلمانان در این جبهه گواه این مدعا است.

غلبه سپاهیان عرب مسلمان در این نبرد وضع را برای قوای محلی و ساکن در منطقه بین حیره تا مرکز میان رودان سخت نمود. از اینرو دهقانانی که از اقدامات بزرگان تیسفون نشین مأیوس شده بودند، به مصالحه با خالدین ولید و دیگر سرکردگان قوای مسلمان اقبال نشان دادند،^{۲۸} آن دسته از مرزبانان و بزرگان پارس و سردودمان‌های محلی که علائق و امتیازات خود را با حاکمیت ارباب‌های جدید ناسازگار می‌دانستند، و حوادث روزگار را مستعجل می‌پنداشتند، منطقه را ترک نمودند یا در استحکامات طبیعی و دژهای محلی پناه گرفتند، و یا مانند نجبایی همچون شیرزاد، روزبه، زرمهر، مهبودان آنچنان جنگیدند که کشته شدند و یا به اسارت رفتند.^{۲۹} بحران جانشینی در تیسفون، رقابت سپهبدان برای کسب قدرت و منازعه دودمان در نحوه اداره سپاه و کشور، موجب گردید که با بازگشت خالد به جبهه شام، موفقیتی نصیب سپاهیان اعزامی از تیسفون نگردد، زیرا مثنی بن حارثه و مسعود ثقفی توانستند با ادامه مصالحه با دهقانان، بهمن جادویه را تا مداین عقب رانند.^{۳۰}

از بازتاب شکست‌های سپاهیان شاهنشاهی دربار تیسفون، در منابع عهد اسلامی مطالب روشنی به دست نمی‌آید، به نظر می‌رسد درگیری و منازعات داخلی تیسفون و نیز هراس از صدمات بیشتر از ارتش امپراتوری روم که در پی عقب راندن قوای ایران از آسیای صغیر و قفقاز بودند، موجب کم توجهی سران و فرماندهان سپاه به نا امنی درمرزهای جنوب غربی و غرب توسط اعراب مسلمان شده بود. با وجود آشفتگی سیاسی و نظامی حاکم بر تیسفون بهمن جادویه از قاطع ترین سرداران در مقابل اعراب بود که مجدداً توانست عملیاتی را برای باز پس گیری حیره ساماندهی و تعداد سی هزار سپاهی را به آن مرزبانی تدارک بیند.^{۳۱} در منابع وی دارای شخصیتی حماسی و سابقه داری درمیان

سپاهیان است^{۳۳} به نظر می‌رسد که او نقش مهمی در بازتاب آشفتگی سپاهیان ایران در مقابل اعراب در میان دربار ایران داشت،^{۳۴} در غیر این صورت موفق نمی‌شد که «چهار هزار نفر از سواره نظام که زرهپوش بودند»^{۳۴} را با سپاه خود همراه نماید. این گروه که غرق اسلحه بودند^{۳۵} درفش کاویان پرچم ارتشتاری ساسانیان را در جلوی خود حمل می‌کردند.^{۳۶} شرح جزئیات سپاه سواره نظام سنگین اسلحه آنگونه که در منابع آمده است به سپاهیان فتودالی شباهت دارد که در عهد ساسانی عمدتاً توسط نجبای بزرگ و اشراف نظامی تجهیز و تشکیل می‌شد بویژه از آنهایی بود که در تصویر آرمانی جزء طبقه آرمانی ارتشتاران بودند. از عهد خسرو انوشیروان اسواران، هسته‌ای از سواره نظام بودند که تجهیزات آنها به عهده دیوان واگذار شده بود، تا شاهان از نظر نظامی بستگی کمتری به دودمانهای بزرگ داشته باشند. در هر صورت سپاه مذکور با مساعدت و حمایت فیلبانان که همراه فیل‌ها در جلو در حرکت بودند برای نخستین بار پیروزی را در مقابل عیید بن ثقفی و مثنی بن حارثه بدست آوردند.^{۳۷} این نبرد به عنوان جنگ جسر یا پل در آخر رمضان ۱۳ هجری در منابع ثبت شده است.^{۳۸} سرکرده ایرانی قصد ادامه جنگ و تعقیب اعراب را در آن سوی فرات در سر داشت، اما با اطلاع از آشفتگی در تیسفون و رقابت آنها و نیز پراکندگی سپاهیان از آن قصد باز ماند،^{۳۹} در نتیجه ایرانیان قادر نبودند که از نتایج جنگ پل بهره گیرند. منازعه داخلی در مرکز امپراتوری - تیسفون - ایرانیان را از هر اقدام مؤثری بر ضد قوای مغلوب منصرف کرد.^{۴۰} اما مسلمانان برای جبران شکست تدابیری جدید اندیشیدند آنها از قبایل طی و نمیر عیسوی مذهب برای تشکیل اردوی جدید سود بردند.^{۴۱} در واقع همگرایی اقوام ساکن در میان رودان با نسبت به فاتحان جدید بیشتر بوده است به نظر می‌رسد ایرانیان با حضور تقریباً یک هزاره در میان رودان موفق به غلبه نژادی و فرهنگی در منطقه نشده بودند.^{۴۲}

اعزام سپاه دوازده هزار نفری تحت فرماندهی خاندان مهران از نجبای پهلوی (اشکانی نسب) بنام مهران بن مهربنداد همدانی^{۴۳} که عمده اعضای آن سپاه را سواران تشکیل می‌داد^{۴۴} و تشکیل اردوی جنگی آنها در غرب فرات، نصیبی برای ایرانیان نیاورد؛ زیرا با هلاکت فرماندهان آنها در نبردهای تن به تن = (مردمرد) مانند گذشته ادامه جنگ برای بدنه سپاه میسر نبود و عرب‌ها توانستند با مهار فیل‌ها، اکثر سپاه بی‌روحیه ایرانیان را قلع و قمع کنند.^{۴۵} از نتایج این نبرد که به جنگ «بویب» مشهور است، استقرار مسلمانان در

مسیر راه حیره به مداین از جمله کسکر، عین التمر و انبار و تصرف همیشگی منطقه حیره بود.^{۴۶} چندی بعد فرخ نامی از مرزبانان در نواحی انبار برای راه یافتن به سوق بغداد که محلی تجاری و بازاری برای داد و ستد بازرگانان بود، به خدمت فراخوانده شد.^{۴۷}

گزارش‌های مورخان نمایانگر بیشتری از اختلافات بین سرکردگان پارس در تیسفون در این شرایط می‌باشد. در منابع آشکارا از نزاع و کشمکش بین فهلویمان (=پهلویان) که اصل و نسب دودمانی اشکانی دارند، و پارسیان که از نژادگان و اشراف دودمان ساسانی و پارس نسب‌اند سخن می‌رود. «سپاهیان در تیسفون پیمان خویش با رستم شکستند و بر وی شوریدند، آنان دو گروه شدند فهلویمان که بر رستم‌اند و پارسیان که بر فیروز‌اند»^{۴۸} یعقوبی همداستانی پارسیان به کشتن رستم و فیروزان از سرکردگان سپاه بازگو می‌کند.^{۴۹} جلوس شاهزادگان صغیر و ملکه‌ها و نیز سران سپاه که از دودمان ساسان نبودند، گواه شدت بحران در سلطنت و شهریاری در اثر کشمکش‌های داخلی بود.^{۵۰}

حوادث تیسفون بر صحت اظهارت مورخان اسلامی گواهی می‌کند رستم فرزند فرخ هر مزد از سپهبدان خراسان بود. این پدر و پسر از صاحب منصبان عهد ملکه پوران دخت و آذرمیدخت بودند که خلاف سنت معمول به سلطنت دست یافته بودند آنان نفوذ فراوانی در خراسان کسب نموده بودند، و با از بین بردن مدعیان سلطنت از ملکه حمایت می‌کردند.^{۵۱}

به نظر میرسد که این مخالفتها و حمایت‌ها از سلطنت که رسمی معمول در عهد باستان به ویژه در میان ایرانیان نبود، چالشهایی را میان سپاهیان در پی داشت. قدرت روزافزون فرخ هرمزد سپهبد خراسان که وی را «بزرگ» ایرانیان می‌خواندند، موجب برانگیختن این جاه طلبی می‌شد که با پیوند با آذر میدخت، مشروعیت کسب قدرت در مقام سلطنت را حل نماید و پادشاه ایران شود. ولی این جاه طلبی به مرگش انجامید اما این پایان کار نبود، رستم که سپاه بزرگی را در خراسان همراه داشت به انتقام پدر، به میان رودان آمد و آذرمیدخت را در تیسفون به کام مرگ برد.^{۵۲} برای مدت یکسال رستم ترجیح داد که شاهزادگان بی‌رسم و بی‌نام را به عنوان شاه ایران بر کرسی نشاند و از این طریق قدرت نمایی کند.^{۵۳} بی‌تردید چنین وضعی در دربار تیسفون کشمکش دودمان‌های پارس و پهلوی را نمایان کرد، تجربه تلخ حکومت سر داران بزرگ، شاهزادگان و ملکه‌های تحت حمایت فرماندهان بزرگ، برای سرزمین ایرانشهر ناگوار بود. نقش آرمانی شهریار ایرانی

که یکپارچگی دین و سلطنت در سرزمین ایرانشهر از مرزهای جیحون تا فرات را برای طبقات تداعی میکرد، دیگر وجاهت خود را در نزد اشراف و بزرگان، از دست داده بود. مرزهای شرقی در معرض تهدید ترکان بود در مرزهای مشترک با امپراتور روم، اوضاع به نفع بیزانس بود و مسلمانان هم در غالب نبردها بر پارسیان پیروز شده بودند. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد گمان رستم این بود که هراس عربان از سپاه عظیم ایرانیان را باید همچنان حفظ کرد، وی بر این باور بود که اگر ایرانیان در یک نبرد بزرگ از عرب‌ها شکست بخورند، پایان حکومت ساسان رقم خورده است،^{۵۴} اما در خواست و طلب یاری از جانب دهقانان و مرزبانانی که دراملاک و مستغلات خود یا در حصارها هنوز چشم یاری از تیسفون داشتند، و حضور سپاهیان مسلمان در حوالی دجله و تیسفون زمینه را برای یک نبرد بزرگ با اعراب فراهم کرد، و بزرگان لشکری تیسفون را به فراخوانی قوا برای جنگ بزرگ به حرکت در آورد.^{۵۵} با وجود شکستهای پی در پی سپاه ایران در رویارویی با سپاه عرب مسلمان به نظر می‌رسد هنوز شناخت صحیحی از وضعیت آئینی و رزمی سپاه دشمن به دست نیامده بود. بدیهی است عربها نه تنها از طریق آئین دگرگون شده بودند بلکه از نظر آئین رزم و تجهیزات تغییر یافته بودند، سازمان نظامی اعراب مهمترین جنبه زندگی آنها بود اقتصاد و نظام عشیره‌ای تابع سازمان رزم بودند مأموریت‌هایی که اعراب متحد ایران در مقابل اعراب بدوی و همپیمانان روم انجام می‌دادند موجب تقویت بنیه نظامی آنان شده بود. به نقل از منابع سریانی آنها هرگز آسوده و آرام نداشته‌اند و همیشه در حال رزم و امور وابسته به آن بودند.^{۵۶}

واکنش ایرانیان در نبردهای بزرگ

منابع در معرفی ویژگی‌های کمی و بافت اجتماعی و طبقاتی ساختار ارتش‌تاری ساسانی در نبرد قادسیه به جزئیات بیشتری پرداخته‌اند، شمار هسته سپاهیان ایران را حداقل بیست و حداکثر یکصد و بیست هزار تن بر شمرده‌اند.^{۵۷} اما بخش مهمتر لایه‌های اجتماعی گوناگون اشرافی که در سپاه ساسانی بوده‌اند از دقت مورخان پنهان نمانده‌اند، طبری با اضافه کردن همراهان و ملتزمان هر یک از سپاهیان که از نظر اجتماعی فرودست یا مهنته محسوب می‌شدند جمع سپاه ایران در قادسیه را دویست هزار نفر درج نموده است و عنوان تابع و متبوع را برای آنها ذکر می‌کند.^{۵۸}

از این تعداد شصت هزار متبوع (شریفان، نجبای بزرگ، رؤسای دودمان‌ها) و بقیه

تابعان (نجبای کوچک، دهقانان و زارعین) بودند و از میان بزرگان و آزادگان ده هزار تن متبوع شریف بودند^{۵۹} که باید اشاره به مهان یا رؤسای دودمان، واسپوهران، شاهزادگان ساسانی و شاهان تابعه باشد که به همراه خود منسوبان دودمانی و سپاهیان محلی و قبیله‌ای خود را به همراه داشته‌اند. شریفان یا نجبایی همچون رستم فرخزاد، گالینوس، فیروزان، مهران پهلوی، هرمزان، زاوین مهش که از شریفان سپاه بودند و در جناحهای سپاه به همراه سواران و پیادگان تابع خود در این جنگ حضور داشتند،^{۶۰} اما نتیجه این نبرد که با صف آرایی قوای ایرانیان به فرماندهی سپهسالار ایران، رستم فرخزاد و سپاه مسلمان به فرماندهی سعد بن ابی وقاص درمنطه قادسیه هم آن گونه رخ داد که رستم بیمناک بود، شمارسپاه عرب شش تا سی و شش هزار نفر گزارش شده است.^{۶۱} بعد از ۴ ماه توقف در میدان نبرد که با مذاکره همراه بود، ایرانیان با رهبری رستم از آن روش سعی در ترغیب مسلمانان به بازگشت داشتند، در اولین نبردهای «مردمرد» بزرگترین سرکرده‌های سپاه ایران مقهور شجاعت مسلمانان شدند.^{۶۲}

از اینرو فرماندهی سپاه ایران از هم گسیخت نتیجه نبردهای گذشته تکرار شد و عرب‌ها پس از غلبه بر فیل سواران و قتل ده هزار تن از سپاه ایرانیان پیروز میدان شدند،^{۶۳} تنها تعداد معدود از فرماندهان و سپاه ایران از جمله هرمزدان و فیروزان توانستند از میدان نبرد بگریزند و تدارک جنگهای دفاعی را در آینده فراهم کنند.

از نتایج بلافصل نبرد قادسیه برای مسلمانان گشودن مرزهای شاهنشاهی ایران تا حد دجله به روی سپاه اسلام بود. غنایم جنگی بی‌شمار، املاک و مستغلات وسیع متعلق به دودمان سلطنتی و نجبای بزرگ و خالصجات و موقوفات آتشکده‌ها، همگی به تصرف فاتحان درآمد،^{۶۴} بدین طریق راه تیسفون (مداین) گشوده شد. برای دهقانان و رعایای زارع در زمین‌های آنها، مصالحه با مسلمانان و فرمانده آنها سعد بن ابی وقاص^{۶۵} بهترین شیوه برای استفاده از امنیت در قلمرو حاکم جدید بود. گزارشها حاکی از این است که گروهی از زمینداران (دهقانان) ساکن در امتداد ساحل غربی رود دجله به طور پنهانی با فرمانده سپاه عرب صلح کردند و با پرداخت مالیات سرانه و خراج امنیت برای خود خریدند.^{۶۶} مسیحیان دو طرف رود فرات هم این طریق را در پیش گرفتند.^{۶۷}

از اینرو اعراب در رسیدن به حصارهای مداین دشواری نداشتند، اقدامات دفاعی نخویرگان (عنوان صاحب منصبی عالی رتبه در سپاه ساسانی) فیروزان، هرمزان - مهرگان،

مهران رازی شهریار فرخان و فیومان درمقابل پیشقراولان سپاه مسلمان به فرماندهی «زهیربن سلیم» راه به جایی نبرد، هرمرزان به اهواز و شوشتر رفت فیروزان و مهرگان به نهاوند پناه بردند و مهران رازی و نخویرگان برای تقویت استحکامات مداین به داخل حصارهای آن شتافتند.^{۶۸}

در شکستن حصارهای مداین، حضور مهندسان سپاه ایرانی در جمع قوای عرب، تأثیر حائز اهمیت داشت. «شیرزاد» از ایرانیانی بود که به اسارت سعدبن ابی وقاص درآمده بود، و به توصیه حاکم جدید تعداد بیست دستگاه منجنیق، تحت نظر مهندس ایرانی ساخته و مورد استفاده قرار گرفت.^{۶۹}

یزدگرد وقتی تیسفون را در دست مسلمانان دید، دستور داد که بخش عظیمی از خزانه را بین مرزبانان و سرداران سپاه درمداین تقسیم کنند، و مسئولیت نگهداری و حمل باقی مانده را به مهران رازی و نخویرگان سپرد،^{۷۰} فرزند پسر هرمزد را به عنوان فرمانده و نایب خود درمداین برای ادامه مقاومت تعیین کرد^{۷۱} و خود به همراه تعدادی از سواران زبده و بخشی از خزانه و زنان و فرزندان خود به حلوان عقب نشست.^{۷۲}

مقاومت سرداران سپاه در حلوان

بزرگان لشکر ایران از مداین عقب نشستند، در حلوان که مرز بین سامی‌ها و ایرانیان بود^{۷۳} تجمع نمودند، این عقب نشینی، امر ساده‌ای قلمداد نگردید، زیرا مداین یا تیسفون برای حدود یکهزار سال پایتخت سیاسی حکومت‌های دودمان‌هایی بود که بر سرتاسر ایران‌شهر حکومت می‌راندند و به ویژه این سرزمین را دل ایران‌شهر تلقی میکردند و علایق اقتصادی، سیاسی محکمی در آن سرزمین فراهم کرده بودند.

تعداد ایرانیان در اردوگاه حلوان یعنی «دروازه بین‌النهرین به جبال فارس و آذربایجان»^{۷۴} در منابع به شمار یکصد هزار نفر گزارش شده است.^{۷۵} سرداران سپاه در این ناحیه عهد و پیمان بستند که درمقابل اعراب پایداری نمایند.^{۷۶}

مهران رازی فرماندهی این اردوی عظیم را به عهده گرفت، وی از دودمان بزرگ عهد ساسانی بود که به اشراف قدیم و نجبای قبیله‌ای اشکانی (پهلوانان) نسبت می‌بردند و سپهسالاری سپاه در میان آنها و یا دودمان رقیبشان سورن‌ها ردوبدل می‌شد. سرداران لشکر و صاحب منصبان با فرمانده سپاه نیز عهد مقاومت و پایداری نمودند با توجه به اهمیت وظیفه دینی در حفظ مرزهای آیینی ایران‌شهر توسط ارتشتاران، رهبران دینی

هیربدان و موبدان برای تقویت روحیه جنگجویی، آموزه‌های دینی را به کار گرفتند و به پیروی از آئین مزدیسنا در هنگام نیایش آتش [احتمالاً در حضور آتش مقدس جنگاوران «آذر گشنسب»] وعده جانفشانی به یکدیگر دادند، که هرگز از مقابل دشمن نگریزند.^{۷۷} فرماندهی اسواران که هسته سپاه را تشکیل می‌دادند به فرزند پسر هرمزد از اشراف بزرگ واگذار شد.^{۷۸} دودمان مهران رازی که فرماندهی سپاه با آنان بود، و به عنوان اهالی ری از آنها یاد شده است، حفاظت و حراست از پارسیان (دودمان شاهی) را به عهده گرفتند، و پیشقراولان ایرانیان در این جنگ شدند.^{۷۹} تدبیر مهران رازی و فرزند برای حراست از سپاه و باروبنه آن در مقابل شبیخون احتمالی سپاهیان عرب، حفر خندق در اطراف اردو گاه بود، که حفر گردید^{۸۰} و اطراف آن را با خار و خس و گوی‌های خاردار آهنی تدارک دیدند.^{۸۱} سعدبن ابی وقاص ابتدا دوازده هزار تن از پیشقراولان سپاه خود را به فرماندهی هاشم بن عتیبه به جلولا اعزام کرد.^{۸۲} گزارش منابع حاکی از نبرد سخت بین قوای درگیر بود «تا اندازه‌ای که شمشیرها شکست و نیزه‌ها خم شدند».^{۸۳} سرانجام سپاه ایران با تحمل تلفات سنگین از جا کنده شد، مهران رازی در میدان نبرد به قتل رسید.^{۸۴} بسیاری از نجبا و بزرگان پارس به همراه خانواده هایشان به اسارت فاتحان درآمدند و غنایم متنوعی از ساز و برگ نظامی و نقدینگی و جواهرات نصیب مسلمانان شد،^{۸۵} شمار زنانی که در این نبرد از دودمان‌های بزرگ به اسارت درآمدند، آن تعداد بود که مشهور به «اسیران جلولا» شدند، بدین طریق آنان به عنوان همسر سرداران عرب نسلی جدیدی در میان سپاه مسلمانان ایجاد کردند.^{۸۶} سهم هریک از سواران سپاه مسلمانان از غنایم نه هزار در هم به همراه هفت رأس چارپا بود. زمینهای جنگجویان منطقه متصرفی و تابعین آنها به نفع مسلمانان ضبط شد، دهقانان ساکن در منطقه جزیه را پذیرفتند و آنانی که اسلام را قبول کردند، خراج را به عهده گرفتند. روی هم رفته دهقانان و مرزبانان محلی از حلوان در شرق میان رودان تا نواحی مرکزی و غربی آن با مشاهده شکست قطعی و پایان حضور تاریخی پارسیان با مصالحه یا پذیرش اسلام تن به شرایط جدیدی دادند.^{۸۷}

با شکست سپاه ایران در حلوان و مرگ مهران رازی، یزدگرد، به نواحی جبال ایران عقب نشست و فیروزان سرکرده دیگر بقایای سپاه متواری شد. تنها تدبیر پادشاه ایران برای کند کردن پیشروی سپاه مسلمانان شوراندن دهقانان در نواحی غرب ایران بود که با پیشگامی «خسرو شنوم» دراینکار، راهی به جایی نبردند.^{۸۸}

ما سپندان نیز از دودمان محلی با حضور آذین پسر هرمز به همراه سپاهیان دهقانی درمقابل سپاه ضرابین خطاب موانعی ایجاد کردند که با کشته شدن و سرکوب رهبران و سرداران جنگی مقاومت فروکش کرد.^{۸۹}

پادگان حلوان به قعقاع واگذار شد، تا به عنوان قرار گاه شرقی شهر تازه تأسیس و نظامی کوفه آمادگی تدارک جنگ با ایرانیان را داشته باشد. قعقاع ایرانیان را که در نبردها به اسارت درآمده بودند، در حلوان مستقر کرد و قباد را که اصل و نسب به خراسانیان می‌برد به عنوان سالارشان تعیین نمود^{۹۰} و آنها را در جنگ‌ها و پایگاه‌های محلی بکار گرفت.

آخرین تلاش بزرگ و حضور اشراف لشکری

تجمع حدود یکصد هزار نفر سپاه درنپاوند نشان می‌دهد که یزدگرد هنوز قادر بود که به عنوان شهریار ایرانشهر، مردم سپاهی (ارتشتاری) را از سرزمین‌های مرزی خراسان؛ ری، توس، گرگان، مازندران، دربند، آذربایجان، سیستان، کرمان، فارس، اصفهان، نواحی فهلوجبال فراخواند.^{۹۱} خلیفه پس از با خبر شدن از تجمع «عجمان» مقرر کرد که سی هزار تن سپاهی به فرماندهی نعمان بن مقرن مزنی حاکم کسکر به نپاومند اعزام شوند تا از اقدام ایرانیان پیشگیری نمایند.^{۹۲} این اقدام اندیشه تعدادی از فرماندهان سپاه ایران را که تصور می‌کردند سپاه اعراب مسلمانان پس از فتح بین‌النهرین انگیزه برای ادامه جنگ و پیشروی به شرق زاگرس را ندارند، باطل نمود.^{۹۳}

طبری سرکرده سپاه ایران درنپاوند را فیروزان از بزرگان و عالی‌منصبان و نژادگان ایرانی دانسته و می‌نویسد وی درنبرد قادسیه و جولاء حضور داشت، در این وقت، به عنوان سپهسالار سپاه ایران بارگاه رسمی در اردوی جنگی نپاوند بر پا کرد و تاج مرصع و دیبای زربفت پوشید و بر تخت نشست و مانند شاهان در جایگاهی آراسته، بزرگان سپاه را می‌پذیرفت و در همان حال محافظان و جان سپارگان با ساز و برگ مناسب به رسم سماطین به طور منظم در درگاه او ایستاده حضور داشتند^{۹۴}؛ ایرانیان همچنان به مانند گذشته با نمایندگان از سپاه مسلمانان مذاکره کردند، و ضمن تحقیر و سرزنش اعراب به آنها توصیه بازگشت به سرزمین حجاز و صرف نظر از درگیری با ایرانیان را نمودند.^{۹۵} از انوشک، بهمن جادویه و زردگ (زردق) و مرزداران نواحی تحت قلمرو شاهشاهی در جناحین سپاه نام برده شده است.^{۹۶} هسته‌ای از سواران سنگین اسلحه در مرکز سپاه قرار

داشت که در نزد مسلمانان «شبهه کوههای آهنین»^{۹۷} بوده و چنان آرایشی داشتند که به گمان شاهدان، انگار با زنجیر به هم پیوند خورده بودند.^{۹۸}

وجود هسته‌ای از سواره نظام، نمایانگر حضور اشراف و نجبای بزرگ در قلب سپاه با تجهیزات کاملاً زرهی بود؛ زیرا تنها این گروه از اسواران قادر به تهیه چنین تدارکاتی بودند، و همچنان علاقه‌مند به حفظ نظام اشرافی و دودمانی خود بودند.

گزارش‌های ضد و نقیض در خصوص طول زمان جنگ در منابع دیده می‌شود. خبر مسکویه حاکی از آن است که ایرانیان تا مدتی در حصارها بودند، چند روزی «کار بدلخواه عجمان» بود، اما هنگامی که آنها در اثر تغییر جنگ و روش مسلمانان از حصار خارج شدند و از خندق عبور کردند،^{۹۹} دچار ضایعات فراوان شدند، و با مرگ بزرگان و سپاه ایران نتیجه گذشته برای ایرانیان رخداد.^{۱۰۰} دهقانان و مرزبانان منطقه نیز راه مصالحه را با مسلمانان پیش گرفتند، گروهی جزیه پذیرفتند و گروهی نیز مسلمان شدند.^{۱۰۱} تعداد زیادی از بزرگان و مرزبانان از دودمان ساسان که عنوان شاهی داشتند، به همراه سپاهیان همراه خود و نیز هیربد همدان بر اساس قرار داد مصالحه تسلیم حذیفه از سرداران سپاه مسلمان شدند و شهر همدان را نیز در اختیار فاتحان قرار دادند.^{۱۰۲} غنایم برگرفته از باروبنه و سا زو برگ بزرگان ایرانی برای هر سواره نظام شش هزار و سهم هر پیاده دو هزار درهم بود.^{۱۰۳} در منابع اسلامی این نبرد به فتح الفتوح شهرت یافت و تاریخ آن ۲۱ یا ۲۲ هجرت برابر ۶۴۱ یا ۶۴۲ میلادی درج شده است.

نبردهای محلی در ایران با حضور شاهان و دودمان‌های محلی

خوزستان (سوق الاهواز) مسیر ورودی مسلمانان به نواحی ساحلی خلیج فارس و تسلط بر بنادر مهم و نیز راهیابی و فتح نواحی جنوبی سرزمین پارسیان بود. پس از فتح قادسیه، شهر پادگانی بصره در سفلی بین النهرین در مصب رودهای دجله و فرات، در ساحل خلیج فارس بنا گردید، پس از شکست در نبرد قادسیه، یزدگرد سوم متوجه پیشروی مسلمانان از نواحی ابله به خوزستان و سواحل شمالی خلیج فارس شد. هرمزان را که یکی از سرکردگان سپاه و شاه خوزستان هم بود، برای سد کردن پیشرفت مسلمانان به سرزمین تحت امرش مأمور نمود،^{۱۰۴} تا شهرهای شوش و شوشتر و گندی شاپور را در مقابل هجوم اعراب استحکام بخشد، هرمزان از جایگاه مهم برخوردار بود، و از خاندان‌های هفتگانه پارسی محسوب می‌شد، موطن دودمان و طایفه‌اش در مهرگان خندق بود^{۱۰۵} و در میان

مردم پارس آنان از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند.^{۱۱۶} برخورداری از اعتبار محلی و دودمانی و کمک‌های ارسالی یزدگرد به هرمزان وی را قادر ساخت کانون مقتدری برای مقاومت علیه اعراب فراهم آورد و از استحکامات شهرهای خوزستان برای تهاجمات موضعی به پادگان‌های مسلمانان در حوالی بصره بهره گیرد،^{۱۱۷} اما توجه سربازان مسلمان به نواحی پر اهمیت رامهرمز، مهرگان خندق، شوش و گندی شاپور و سرعت عملیات آنها، هرمزان نیز به امید کسب فرصت دریافت کمک بیشتر از پادشاه ایران روش مصالحه را در پیش گرفت.^{۱۱۸} اما با اطلاع ابوموسی اشعری از مماشات هرمزان و امکان تقویت سپاه وی از جانب شاه ایران که در این زمان در ری و اصفهان و فارس در بسیج قوا می‌کوشید، هجوم مجدد مسلمانان به قلاع شهرهای خوزستان آغاز شد.^{۱۱۹} پیشروی سریع سپاه ابوموسی اشعری موجب عقب نشینی قوای هرمزان به درون حصارها شد.^{۱۲۰} این دژها مهمترین و مستحکم ترین قلاع ایرانیان در آن نواحی محسوب می‌شد.^{۱۲۱} مقاومت ایرانیان بسیار طول کشید، هشتاد نبرد در اطراف حصارها بین دو قوا رخ داد که مواقعی بهره مندی نصیب ایرانیان بود.^{۱۲۲} به طوری که تعداد کثیری از مرزبانان محلی و جنگجویان همراشان در این راه جان سپردند.^{۱۲۳} با ورود گروهی از اسواران ایرانی به صحنه نبرد به نفع قوای مهاجم، اوضاع دگرگونه شد این دسته از سپاهیان که قوای اعزامی پادشاه از اصفهان و فارس بودند، با مشاهده اوضاع نه چندان مناسب نیروهای درگیر در شهرهای خوزستان و خبرهای ناخوشایندی که از نبردهای جلولا و حلوان داشتند با ابوموسی اشعری فرمانده مسلمانان در بصره مصالحه کردند، و به نفع آنها وارد نبرد با هموطنان خود شدند، به نظر می‌رسد که نگرانی این دسته از اسواران به از دست دادن مواجب خود که توسط دولت مرکزی دریافت می‌شد و تزلزل در مشروعیت اندیشه شهریاری موجب این اقدام منفعت طلبانه گردید.^{۱۲۴} از اینرو استحکامات ایرانیان در شهرهای خوزستان به ویژه شوشتر به کمک قوای ایران و سماجت عربها، درهم شکست. هرمزان در پناه و امان خلیفه تسلیم شد و با گروهی از اشراف ایران به مدینه اعزام شدند. آنان با «جامه و کمر بند و شمشیر و بازوبند و گوشواره»^{۱۲۵} که نشان‌های اشرافی دودمان‌های بزرگ و صاحب منصب‌های عالیمقام بود، به حضور خلیفه رفتند و در آن شهر مسلمان شدند، هرمزان به جمع مشاوران نظامی خلیفه مسلمین در مورد ایران پذیرفته شد.

اما، پس از نبرد نهاوند، اندیشه‌های رهبران خلافت اسلامی در مدینه، برای گشودن

سراسر سرزمین ایرانشهر تا اقصی نقاط خراسان جای خود را به تدارک جنگ برای فتح سرزمین‌های ری، اصفهان، فارس، آذربایجان و سرانجام خراسان داده و خلیفه دستور تعقیب پادشاه ایران، تا هلاکت وی را داد.^{۱۱۶}

نعیم بن مقرن مأمور تعقیب یزدگرد در شهر و ناحیه ری شد، یزدگرد حکومت و سپهسالاری آن ناحیه را به سیاوش از دودمان مهران سپرد که منسوب به بهرام چوین بود. مجدداً لشکریان دودمان‌های محلی از طبرستان، قومس، دماوند و ری به اردو فراخوانده شدند،^{۱۱۷} فرخان و بزرگی بنام «زینبی» که از دودمان مهران ناخشنود بودند، با فرمانده عرب ساختند، و نعمان بن مقرن را بر سیاوش ترجیح دادند، اردوی سیاوش بزودی شکست را پذیرفت و «زینبی» به عنوان حاکم ناحیه ری از جانب مسلمانان منصوب شد.^{۱۱۸} مردانشاه ممصغان ناحیه دماوند با بررسی چنین شرایطی با حفظ موقعیت دودمانی خود با فاتحان صلح نمود.^{۱۱۹}

در ۲۳ هجرت، مهتر پارسیان در ناحیه اصفهان تعدادی از دهقانان و تیراندازان سپاه را به اردوی خود فراخواند.^{۱۲۰} شهربراز جادویه استاندار اصفهان و فرماندهی این اردو را بدست گرفت، تا در مقابل سپاهی که از جانب ری عازم آن دیار بودند صف آرایی نماید.^{۱۲۱} تجمع این اردوی جنگی مصادف با گریز پادشاه یزدگرد به سمت ناحیه اصفهان شده بود از اینرو اهالی شهر به پادشاه و سپاهیان فادوسپان اقبالی نشان ندادند^{۱۲۲} و از ورودشان به شهر جلوگیری کردند.^{۱۲۳} برخورد دو قوا در خارج از حصارهای اصفهان رخ داد، با مرگ جادویه سپاهیان پراکنده شدند و فادوسپان به همراه دهقانان منطقه با مسلمانان مصالحه کردند.^{۱۲۴} حاکم مازندران با شنیدن سردرگمی پادشاهان ایران، از وی خواست که به سرزمین کوهستانی طبرستان روی آورد،^{۱۲۵} اما یزدگرد ترجیح داد که در موطن اصلی خود اردو زند تا از صبغه مذهبی دودمانی ومذهبی آن دیار برای احیای وحدت مجدد و تجمع قوا بهره گیرد، از این رو خزانه خود را به آن منطقه منتقل کرد.^{۱۲۶}

از زمان خلیفه دوم در سال شانزدهم علامبن حضرمی از طریق جزیره بحرین، لارو کیش، به ریشهر در کرانه ساحلی خلیج فارس دست یافت شهرک نامی از جانب یزدگرد سوم در این سرزمین مرزبان بود وی در مقابل همام بن عبدی فرستاده علامبن حضرمی تاب نیاورد و کشته شد و مسلمانان فتح فارس را از این زمان شروع کردند.^{۱۲۷}

اهالی دیگر شهرهای فارس از جمله ساکنین شهرهای فسا، جهرم، دارابگرد، استخر

تحت رهبری گروهی از بزرگان منطقه و هیرید ناحیه، از سال شانزدهم هجری تا بیست و سوم هجری، موانعی را در مقابل پیشروی اعراب ایجاد کرده بودند^{۱۲۸} و با وجود قرار داد صلحی که اهالی شهرهای مذکور با فاتحان بسته بودند از حضور پادشاه در استخر فارس استقبال کردند.

از زمان ورود یزدگرد سوم به منطقه در سال ۲۳ هجری، نحوه اقدام شاه پارسیان در نواحی مختلف فارس و از محل استقرار وی اطلاعی در دست نیست، ولی آنچه مسلم می‌باشد، شاه پس از مدت کوتاهی از فارس راهی نواحی کرمان و شرق کشور ایران‌شهر گردید، با این وجود در گزارش طبری از تجمع ایرانیان در اردوی جنگی که « همه آهن پوش بودند»^{۱۲۹} حکایت می‌کند. گویا کمک‌های شاه، موجب شده بود که بقایای سپاه سنگین اسلحه که از اشراف و نجبای سپاه محسوب می‌شدند، بار دیگر فرصت مقابله با اعراب را بیابند. بلاذری نیز در ۲۸ هجری از تجمع گروه عظیمی از بقایای اسواران و اشراف زادگان ایرانی در استخر فارس سخن می‌گوید.^{۱۳۰} ولی این شورش مدتی طول کشید و سرانجام توسط عبدالله بن عامر بن کریز با خشونت تمام سرکوب شد. وی خون همه شورشیان را مباح دانست و به روایتی همگی آنهاکه تا چهل هزار نفر ذکر شده‌اند، به قتل رسیدند.^{۱۳۱} اما فارسیان استعداد و قوه مخالفت را از دست ندادند، اشراف محلی و دهقانان به رهبری هیربدان و موبدان که حاضر به واگذاری حضور و اعتبار اشرافی خود نبودند، تا پایان دهه چهل هجری نافرمانی آنها از حکومت و اعراب دیده می‌شود. اهالی کوره شاپور، استخر و داربگرد به دفعات علیه فرماندهان و حکام عرب به شورش دست زدند و متحمل تلفات جانی و خسارات مالی شدند.^{۱۳۲} تا اینکه عبدالله بن عباس، بزرگان و اشراف شورشی فارس را از هستی ساقط کرد، و در واقع پس از این حادثه اهالی فارس تن به فرمان مسلمانان دادند.^{۱۳۳}

در کرمان و سیستان، از یزدگرد، دیگر به عنوان پادشاهی حامی نظم و داد در ایران‌شهر استقبال نشد. بلکه رفتار شاهانه وی تحمل نشد و تقاضای جمع آوری مالیات‌های عقب افتاده به عنوان زیاده طلبی تلقی گردید.^{۱۳۴} اما این وضع به معنای واگذاری آسان امور در مقابل اعراب مسلمان نبود. مرزبانی‌های کرمان و سیستان حداقل برای حفظ موقعیت بزرگی خود ایستادگی‌ها کردند ولی سرانجام اهالی منطقه راه مصالحه در پیش گرفتند. در سرزمین‌های خراسان، کنارنگ^{۱۳۵} طوس و دهقانان و مرزبانان قهستان و نیشابور،

هرات و طخارستان، مروالرو، جوزجان و طالقان، ابورد، سرخس و نسا نه تنها با مهاجمان ننگیند بلکه با خرسندی مصالحه را تقبل نمودند.^{۱۳۶} حتی مرزبان طوس به سبب نگرانی از هجوم اقوام هیتالی و ترک و یأس از حمایت حکومت مرکزی از فرماندهان سپاه مسلمان طلب کمک نمود.^{۱۳۷} سرزمین مرو به عنوان آخرین مأمن پادشاه ایرانیان، شانس برای وی به همراه نداشت. مرزبان آن ناحیه ماهویه بود که به دودمان‌های بزرگ ایرانی نسب می‌برد. به روایتی، ناخشنودی ماهویه از حضور یزدگرد در سرزمین مرو، از بابت نگرانی از تهاجم مسلمانان بود. «نیزک» حاکم سرزمین‌های ترک نشین مرو در این طریق با شاه مرو همخوانی می‌کرد. به نظر می‌رسد که این امر موجب تسریع مرگ یزدگرد قبل از دسترسی اعراب به ناحیه مرو بود.^{۱۳۸} از سوی دیگر یزدگرد چون به ماهویه اعتماد کافی نداشت در صدد این بود که ماهویه را از مرزبانی عزل و معتمدین همراه خود را به جای وی بگمارد.^{۱۳۹} به علاوه این مسئله را نباید از نگاه دور داشت که اختلاف بین صاحب منصبان نظامی همراه یزدگرد و مشاجرات بین فرخزاد فرمانده سپاهیان پادشاهی، با مرزبان و فرماندهان پادگان‌های مرزی خراسان موسوم به «براز و سنگان» در سرنوشت نهایی آخرین شاه تأثیر داشته است.^{۱۴۰}

سرانجام مقارن با حوادثی که در سرزمین‌های ری، اصفهان و فارس و کرمان و خراسان می‌گذشت، مناطقی همچون قزوین، آذربایجان و دربند و ارمینیه مورد توجه سپاهیان مسلمان قرار گرفت. اسواران حاضر در پادگان‌ها و دژهای ابهر و قزوین با مقاومت‌های اندکی با براء بن عازب راه مصالحه را در پیش گرفتند.^{۱۴۱} اسواران قزوین مختار شدند که به هر قبیله که بخواهند پیوندند، تن به صلح دادند. آنها در کوفه با طایفه راهبر بن هویه حلیف شدند و به حمراء دیلم موسوم گردیدند.^{۱۴۲} و از آن پس با حضور در سپاه مسلمانان به نفع آنان جنگیدند. در آذربایجان با حضور اسفندیاذ از فرزندان فرخزاد که صاحب منصب سپاه یزدگرد بود، در ۲۲ هجری، سرانجام کار به مصالحه کشید.^{۱۴۳}

بدین طریق تنها دژها و قلاع مرزی در دست جنگجویان باقی مانده بود پس از آن مرزبانان دربند و ارمینیه که شاه آنها به دودمان سپهبد غرب (در عهد خسرو پرویز) منسوب بود و مدعی کسب سلطنت در عهد اقتدار سرداران در تیسفون شده بود، صلح با اعراب را برای ابقای خود و دودمانش در عهد اربابان جدید پذیرفت.^{۱۴۴} بدین ترتیب سرتاسر سرزمین ایرانشهر شهریاری پنج سده دودمان ساسان به دست مسلمانان گشوده شد.

در این بررسی مشخص شد که لایه‌های اجتماعی حاضر در ساختار ارتش ساسانی، با بروز بحران مشروعیت و نیز تهاجم خارجی و واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دادند، بزرگان و نجبایی که منافع و بقایشان به وجود ایرانشهر با شهریار ی یکپارچه گره خورده بود در نبردها به مبارزه با اعراب آمدند و نابود شدند، گروهی از اشراف بزرگ که ریشه در عصر اشکانی داشتند در دوره فروپاشی حکومت مجدداً مدعی قدرت شدند، اسواران که مزدبگیر نظام دیوانی از عصر انوشیروان بودند، با ضعف اداره حکومت مرکزی به دنبال منبع جدید عایدات و اربابان جدید رفتند، دهقانان و زمینداران کوچک هم در هنگام تلاشی حکومت در پی راهی بودند که به حیات خود ادامه دهند، و مصالحه با مسلمانان بهترین شیوه و راه ممکن برای بقا بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت

۱. آلتهايم، فرانتس واستیل، روت، تاریخ اقتصادی دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران، علمی و فرهنگی، ص ۲۹۸-۲۹۹.
۲. نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۳۹۱ و ۳۸۲-۳۷۸.
۳. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، جلد ۴، تهران انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۲، ص ۸۶-۷۸۴؛ بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ نامه طبری، بخش نخست، جلد ۱، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، سروش، ۱۳۷۴، ص ۲۹-۸۲۶.
۴. دریایی، تورج، سقوط ساسانیان، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و فرحتاز امیر خانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۶، ص ۵۵.
۵. حصوری، علی، آخهرین شاه، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۱، ص ۳۳-۳۱.
۶. بروکلمان، کارل، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۷۲.
۷. بلاذری، یحیی ابن جابر، فتوح البلدان، ترجمه و تعلیقات محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۷۳، ص ۴۵-۳۴۴.
۸. تاریخ ایران کمبریج، ج ۴ (تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه)، ویرایش فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸۳.
۹. طبری، ۴، ۱۴۸۵.
۱۰. همان، ۱۴۸۶.
۱۱. همانجا.
۱۲. همانجا.
۱۳. عهدنامه‌ای بود که بین نمایندگان دولت اسلامی یا فاتحان با اهالی منطقه‌ای که تصرف شده بود منعقد می‌شد. مطابق آن مردم ساکن در آن منطقه با پذیرش حقوق و تعهدات پرداخت مالیات به حکومت تسلیم می‌شدند و در مقابل از حمایت دولت اسلامی برخوردار می‌گشتند. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به: دنت، دانیل، مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، ترجمه محمد علی موحد، تهران، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۷۲-۶۸.
۱۴. تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۱۴.
۱۵. طبری، ج ۴، ۱۴۸۶.
۱۶. ویلسون، ۷۴.
۱۷. طبری، ۴، ۱۴۸۶.
۱۸. همان، ۱۴۸۷.

۱۹. همانجا.
۲۰. بلاذری، ص ۳۴۶؛ طبری، ج ۴، ۱۴۸۷.
۲۱. همانجا.
۲۲. طبری، ج ۴، ۱۴۸۹.
۲۳. همان، ۱۴۹۰.
۲۴. همان، ۱۴۹۱.
۲۵. بلاذری، ص ۳۴۷، ۳۴۵؛ مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، جلد ۱، ترجمه ابولقائم امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۶۶-۲۵۶.
۲۶. طبری، ج ۴، ۱۵۰۵؛ بلاذری، ۳۸۵.
۲۷. بروکلیمان، ص ۷۵.
۲۸. طبری، ج ۴، ۱۵۴۴؛ بلاذری، ص ۳۵۸.
۲۹. طبری، همان، ص ۱۵۰۸ و ۱۵۲۲.
۳۰. همان، ص ۱۵۴۴؛ بلاذری، ص ۳۸۵.
۳۱. بلعمی، ج ۱، ص ۲۷۷.
۳۲. بلاذری، ص ۳۵۸.
۳۳. همانجا.
۳۴. همانجا؛ بلعمی، ج ۱، ص ۴۳۵.
۳۵. بلاذری، ص ۳۸۹.
۳۶. مسکویه، ج ۱، ص ۲۷۷.
۳۷. همان، ص ۲۸۰-۲۷۸؛ بلاذری، ص ۳۵۹؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۲۵؛ دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۱۴۵.
۳۸. بلاذری، ص ۳۶۰.
۳۹. مسکویه، ج ۱، ص ۸۱-۲۸۰.
۴۰. جو کسی، جمشید گرشاسب، ستیز و سازش، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱، ص ۲۶.
۴۱. آرنولد، توماس، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران، دانشگاه تهران، ص ۳۷-۳۶.
۴۲. بروکلیمان، ص ۷۳.
۴۳. مهرآبادی، میترا، خانواده های حکومتگر ایران باستان، تهران، فتحی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۰-۱۰۶.
۴۴. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۴، ص ۶۷۷.
۴۵. مسکویه، ج ۱، ۲۸۳؛ بلاذری، ۶۳-۳۶۲، یعقوبی، ج ۲، ۲۵.
۴۶. بلاذری، ۳۶۳؛ دینوری، ص ۱۴۷.
۴۷. مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۷؛ دینوری، ص ۱۴۸.
۴۸. مسکویه، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴۹. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵-۲۴؛ بروکلمان، ص ۷۴.
۵۰. ابن بلخی، فارنامه، به سعی و اهتمام گای لسترنج و آلون نیکلسون دانشگاه کمبریج، ۱۹۳۱، با توضیح و تحشیه منصور رستکار فسایی، شیراز، نوید، ۱۳۷۴، ص ۲۶۹-۲۶۰.
۵۱. بلعمی، ج ۱، ص ۴۰۸، دینوری، ص ۱۴۲.
۵۲. نلدکه، ص ۴۱۳؛ طبری، ج ۲، ۷۸۴، بلعمی، ج ۱، ص ۲۸-۲۷.
۵۳. طبری، ج ۲، ص ۸۷-۸۷۴.
۵۴. طبری، ج ۵، ۷۳-۱۶۷۲.
۵۵. همان، ص ۱۶۷۱.
۵۶. پیگولوسکایا، ن، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ۶۲-۵۵۳.
۵۷. طبری، ج ۵، ص ۸۰-۱۶۷۴؛ بلاذری، ص ۳۶۴؛ مسعودی، ج ۱، ص ۶۶۹.
۵۸. طبری، ج ۵، ص ۱۶۷۴.
۵۹. همان، ص ۱۶۸۰.
۶۰. دینوری، ص ۱۵۵؛ طبری، ج ۵، ص ۱۶۸۰ و ۱۶۷۸؛ مسکویه، ج ۱، ص ۲۹۳.
۶۱. تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۱۶ و ۱۷.
۶۲. طبری، ج ۵، ص ۱۷۱۲.
۶۳. همان، ص ۳۹-۱۷۳۸.
۶۴. همان، ص ۶۳-۱۷۶۱.
۶۵. دینوری، ص ۱۶۰.
۶۶. چو کس، جمشید گرشاسب، ص ۲۷.
۶۷. آرنولد، همان.
۶۸. طبری، ج ۵، ص ۱۸۰۳-۱۸۰۲.
۶۹. همان، ص ۱۸۰۷؛ مسکویه، ج ۱، ص ۳۱۶.
۷۰. طبری، ج ۵، ص ۱۸۱۵.
۷۱. دینوری، ص ۱۶۱.
۷۲. طبری، ج ۵، ص ۱۸۱۵.
۷۳. بلاذری، ص ۳۷۷؛ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۸.
۷۴. طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۷.
۷۵. همان، ص ۱۸۲۹؛ مسکویه، ج ۱، ص ۳۲۷؛ بلعمی، ج ۲، ص ۴۶۷.
۷۶. بلاذری، ص ۳۷۷؛ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۸.
۷۷. طبری، ج ۵، ص ۱۸۳۰.
۷۸. همانجا.
۷۹. همانجا.
۸۰. بلاذری، ص ۳۷۷؛ دینوری، ص ۱۶۲.

- ۸۱ طبری، ج ۵، ص ۲۹-۱۸۲۸؛ مسکویه، ج ۱، ص ۳۲۷.
- ۸۲ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۷؛ بلاذری، ص ۳۷۷؛ مسکویه، ج ۱، ص ۳۲۷.
- ۸۳ طبری، ج ۵، ص ۱۸۳۰؛ بلعمی، ج ۱، ص ۴۶۷؛ بلاذری، ص ۳۷۸.
- ۸۴ طبری، ج ۵، ص ۱۸۳۲.
- ۸۵ همانجا؛ دینوری، ص ۱۶۳.
- ۸۶ طبری، ج ۵، ص ۱۸۳۲.
- ۸۷ همان، ص ۱۸۳۷.
- ۸۸ همانجا؛ دینوری، ص ۱۶۳.
- ۸۹ طبری، ج ۵، ص ۴۱-۱۸۴۰.
- ۹۰ همان، ۱۸۳۸ و ۱۸۵۴.
- ۹۱ بلاذری، ص ۴۲۷؛ طبری، ج ۵، ص ۱۹۳۹؛ دینوری، ص ۱۶۸؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵-۴۴؛ بلعمی، بخش دوم، ج ۱، ص ۵۰۶.
- ۹۲ طبری، ج ۵، ص ۱۹۴۶؛ بلعمی، بخش دوم، ج ۱، ص ۵۰۸.
- ۹۳ چو کس، جتمشید گرشاسب، ص ۲۶-۲۷.
- ۹۴ بلعمی، بخش دوم، ج ۱، ص ۵۱۰.
- ۹۵ طبری، ج ۵، ص ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶؛ مسکویه، ج ۱، ص ۱۵۱؛ بلعمی، بخش دوم، ج ۱، ص ۵۱۱.
- ۹۶ طبری، همان، ۱۹۳۶.
- ۹۷ همان، ۱۹۳۶.
- ۹۸ بلاذری، ۴۲۸؛ مسکویه، ج ۱، ص ۳۵۲؛ طبری، ج ۵، ص ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷.
- ۹۹ مسکویه، ج ۱، ص ۳۵۴؛ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱.
- ۱۰۰ دینوری، ص ۱۷۱؛ بلاذری، ص ۴۳۱.
- ۱۰۱ دینوری، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ طبری، ج ۵، ص ۱۹۴۵.
- ۱۰۲ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۵؛ بلاذری، ص ۴۳۱.
- ۱۰۳ همانجا.
- ۱۰۴ بلاذری، ص ۵۳۰.
- ۱۰۵ طبری، ج ۵، ص ۱۸۸۳.
- ۱۰۶ همانجا؛ بلعمی، ج ۱، ص ۴۹۰.
- ۱۰۷ دینوری، ص ۱۶۴.
- ۱۰۸ طبری، ج ۵، ص ۱۸۸۵؛ بلعمی، ج ۱، ص ۱۹۳ و ۲۹۴.
- ۱۰۹ طبری، ج ۵، ص ۹۷-۱۸۹۵.
- ۱۱۰ بلاذری، ص ۵۶-۳۵۵.
- ۱۱۱ بلعمی، ج ۱، ص ۴۱۸.
- ۱۱۲ طبری، ج ۵، ص ۸۹۷.
- ۱۱۳ بلاذری، ص ۵۲۸.

۱۱۴. چوکسی، جمشید گرشاسب، ص ۲۶-۲۷.
۱۱۵. طبری، ج ۵، ص ۱۸۹۹.
۱۱۶. همان، ص ۱۹۶۰، ۲۰۰۳.
۱۱۷. همان، ص ۱۹۶۴.
۱۱۸. همان، ص ۱۹۷۵.
۱۱۹. همان، ص ۱۹۷۶ و ۱۹۷۸.
۱۲۰. همان، ص ۱۹۶۳.
۱۲۱. بلعمی، بخش دوم، ج ۱، ص ۵۱۹؛ طبری، ج ۵، ص ۱۹۱۳.
۱۲۲. بلاذری، ص ۴۱-۲۴۰.
۱۲۳. طبری، ج ۵، ص ۲۱۴۸.
۱۲۴. همان، ص ۱۹۶۴؛ بلاذری، ص ۴۴۱.
۱۲۵. بلاذری، ص ۴۴۳.
۱۲۶. همانجا؛ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۴.
۱۲۷. ابن بلخی، ص ۷۳-۲۷۱؛ دریایی، سقوط ساسانیان، ص ۵۹.
۱۲۸. طبری، ج ۵، ص ۹۴-۱۸۹۱.
۱۲۹. همان، ص ۲۰۰۸-۲۰۰۷.
۱۳۰. بلاذری، ص ۵۴۳.
۱۳۱. ابن بلخی، ص ۱۱۶.
۱۳۲. ابن بلخی، ص ۷۷۰-۲۷۵؛ دریایی، سقوط ساسانیان، ص ۶۲-۶۰.
۱۳۳. ابن بلخی، ص ۱۱۷.
۱۳۴. بلاذری، ۳۴-۴۳۳؛ طبری، ج ۵، ص ۹۸-۱۹۹۷.
۱۳۵. در خصوص عنوان کنارنگ و حدود اختیارات آن در منابع و میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد، به نظر می‌رسد که حاکم نظامی خراسان عنوان مناسبی برای حدود اختیارات وی باشد. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به:
- Shaban, M.A The Abbaside Revolution, Cambridge at The University Press, 1970,P3.
۱۳۶. تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۲۸ و نیز رجوع کنید به: shaban, M.A, P3
- 137.shaban, p5-6.
۱۳۸. طبری، ج ۵، ص ۴۸-۲۱۴۵.
۱۳۹. همان، ص ۲۱۴۹.
۱۴۰. همان، ۵۳-۲۱۵۱.
۱۴۱. بلاذری، ص ۴۵۱.
۱۴۲. همانجا.
۱۴۳. همان، ۵۹-۴۵۷؛ طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۳.
۱۴۴. طبری، ج ۵، ص ۱۹۸۳.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی